اجازه ندهیم به ایرانیان توهین کنند!

فاضل غیبی

گفت، از عیب خویش بی‌خبری   زان ره از خلق، عیب می‌جوئی

پروین اعتصامی

نزدیک دو سده پیش جیمز موریه کاردار انگلیس در دربار فتحعلی‌شاه کتابی نوشت به نام "سرگذشت حاجی بابای اصفهانی" که به سال ۱۸۲۴م. در لندن به چاپ رسید و از آنجا که نخستین کتابی بود که گویا خلق و خوی ایرانیان را به تصویر می‌کشید بر نگاه انگلیسیان و دیگر اروپاییان به ما ایرانیان تأثیر زیادی بر جای گذاشت. خاصه آنکه موریه پس از دو سفرنامه که چندان مورد توجه قرار نگرفته بود، در این کتاب به قول جمالزاده از "فوت و فنّ رمان‌نویسی" استفاده کرد و بدانکه سرگذشت شخصی به نام "حاجی بابای اصفهانی" را گزارش می‌دهد مسائلی را به خواننده القا می‌کند که گویا بیانگر حقایقی دربارهٔ ایرانیان است. این شگرد کارساز بود و نه تنها کتاب را در انگلیس به یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌ها بدل ساخت بلکه به سال ۱۹۵۴م. فیلمی هم از آن تهیه شد. تصوری که کتاب"حاجی بابای اصفهانی" از ایرانیان به دست می‌دهد و مانند خطی قرمز در صفحات کتاب ادامه می‌یابد، این است که:

"... به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند؛ سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است.. هر چند به آبادانی ایشان کوشی به خرابی تو می‌کوشند. دروغ ناخوشی ملّی و عیب فطری ایشان است." (۱)

جالب است که میرزا حبیب اصفهانی بعدها این کتاب را به چنان نثر زیبایی ترجمه کرد که از گلستان سعدی به بعد بی‌سابقه بود! از اینکه چرا میرزا حبیب کتاب "سرگذشت حاجی بابای اصفهانی" را ترجمه کرد بی خبریم، شاید بدین انگیزه که تصور می‌کرد، اگر ایرانیان بر نارسایی‌های اخلاقی خود آگاه شوند به غلبه بر آنها خواهند کوشید. به هر حال چنین انتظاری را جمالزاده نیم قرنی بعد از او در کتاب "خلقیات ما ایرانیان"(۲) به روشنی بیان کرد. او در این کتاب با تکرار آنچه "خودی و بیگانه" گفته‌اند، از ایرانیان می‌خواهد "عاقلانه" در راه غلبه بر نارسایی‌های اخلاقی خود بکوشند.

پس از انقلاب اسلامی ما با رشد حیرت‌انگیز کتاب‌هایی روبروییم که بحث را از اخلاقیات فراتر برده، مجموعهٔ ویژگی‌های ذاتی ایرانیان را علت نابسامانی‌ها، فساد، شکست‌های تاریخی و در نهایت عقب‌ماندگی کشور دانسته‌اند. در این کتاب‌ها نه تنها هر عیب و رذیلت قابل تصوری (مانند دروغ‌گویی، تملق، حسادت، خیانت، بدزبانی، مظلوم‌کشی، بیگانه‌پرستی، توهّم توطئه، نان به نرخ روز خوردن، استبدادزدگی، تهمت‌زنی، غیبت، ظاهرسازی، قهرمان‌پروری، عضویت در "حزب باد"، کلاه‌برداری، حقه‌بازی، پشت‌هم‌اندازی تک‌روی و...) به ایرانیان نسبت داده می‌شود بلکه حتی برای ما ایرانیان ویژگی‌هایی کشف کرده‌اند که در هیچ جای دنیا یافت نمی‌شود! به عنوان نمونه، نویسندهٔ کتاب "جامعه‌شناسی نخبه‌کُشی"(۳) کشف کرده است که ایرانیان همواره نخبگان خود (مانند قائم‌مقام، امیرکبیر و مصدق) را نابود کرده‌اند و فرومایگان را به جایشان نشانده‌اند. نویسنده‌ای دیگر برای توصیف نارسایی‌های اخلاقی ایرانیان واژه‌های موجود را کافی ندانسته و به اختراع واژه‌های جدیدی مانند "خودمداری" (ترکیبی از خودمحوری و تک‌روی) دست زده است.(۴)

در وهلهٔ نخست شاید چنین به نظر رسد که این نویسندگان به منظور مقابله با فساد اخلاقی فزاینده پس از انقلاب اسلامی، به توصیف معایب ایرانیان می‌کوشند. اما چون دقیق‌تر بنگریم آنان نارسایی‌های اخلاقی و رفتاری ایرانیان را ذاتی می‌دانند. این ادعا را به دو دلیل مطرح می‌کنم:

- یکی آنکه هیچ یک از آنان به تدابیری تربیتی به منظور غلبه بر نارسایی‌ها و انحرافات اخلاقی اشاره‌ای نمی‌کنند.
- دیگر آنکه آنان انحطاط اخلاقی ایرانیان را به زمانی مشخص محدود نمی‌کنند و آن را در تمامی طول تاریخ دراز ایران غالب می‌دانند. از جمله در کتاب "جامعه‌شناسی خودمانی" می‌خوانیم:

"انحطاط و انحراف ما (نه از حملهٔ اعراب بلکه) تقریباً از همان اواخر زمان هخامنشی به بعد کم کم شروع می‌شود."(۵)

آیا باورکردنی است؟ یعنی ما ایرانیان همیشه منحط و منحرف بوده‌ایم؟! در جستجوی کسی که ادعای ایشان را رد یا تأیید کند، به نویسندهٔ مشهور احسان طبری بر می‌خوریم. طبری دربارهٔ ریشه‌های عمیق و تاریخی ظلم که "امّ‌الفساد" است می‌نویسد:

"اسنادی که در شوش، در محل کاخ داریوش اول هخامنشی یافت شده، نشان می‌دهد، که این پادشاه چگونه از مصالح و مواد تمام دنیای آن روز، از سودان تا هند، از یونان تا مصر برای ساختن و آراستن کاخ عظیم خود استفاده کرد و چگونه اهل حرَف و صنایع ده‌ها قوم در این کاخ، به صورت بندگان داغ شده در قبال مزدی ناچیز مشغول کار بودند.(۶)

(اگر باورتان نمی‌شود یک بار دیگر نقل قول بالا را بخوانید تا ببینید برای طبری نه تنها مطرح نیست که از ۲۵ قرن پیش (از دورانی که هنوز تمدن‌های برده‌دار یونانی و رومی پدید نیامده بودند!) سخن می‌گوید، بلکه حتی به این تناقض توجه ندارد که اگر سازندگان کاخ داریوش "بندگان داغ شده" بودند، چرا مزد می‌گرفتند؟! او به جای ستایش از ایرانیانی که نخستین امپراتوری تاریخ را با شبکهٔ راه‌ها و روابط تجاری "از سودان تا هند، از یونان تا مصر" بر پا کردند، از "ناچیزی" مزد کارگران شکایت می کند!)
آیا بدبینی به تاریخ و جامعهٔ ایران عمدی است و یا چنان که اغلب ادعا می شود نتیجهٔ "واقع بینی"؟ با نگاهی دقیق‌تر به کتاب "جامعه شناسی خودمانی" شاید بتوان به این پرسش پاسخ گفت. در این کتاب می‌خوانیم:
"گوبینو دیپلمات فرانسوی در کتاب "سه سال در ایران" در مورد ایرانیان می گوید: "زندگی مردم این مملکت عبارتست از سر تا پا یک رشته توطئه و یک سلسله پشت هم‌اندازی. فکر و ذکر ایرانی فقط متوجه این است که کاری را که وظیفهٔ اوست انجام ندهد." (۷)
البته نویسنده زحمت خواندن کتاب گوبینو را به خود نداده است و از کتاب "خلقیات ما ایرانیان" نقل قول کرده است(۸) وگرنه شاید می‌دید که گوبینو به عنوان اندیشمندی مستقل اغلب بدون پیشداوری آنچه را که خود در سفرهایش به ایران دیده بیان کرده است. بدین سبب هم در گزارشات خود اغلب واقع‌بین است، از جمله:
"من در هیچ یک از کشورهای جهان ندیدم که بازار وام نظیر ایران رواج داشته باشد. گویی این ملت از بزرگ و کوچک دلال و معامله‌گر هستند."(۹)
از سوی دیگر گوبینو به خوبی می‌داند داد و ستد به اعتماد متقابل نیاز دارد و تجربهٔ شخصی او نیز این را تأیید می‌کند:

"یک روز در تهران بازرگانی را دیدم که به پول فرانسه ۱۸ هزار فرانک طلا به بازرگان دیگر داد و همین که دیگری قبض نوشته و به بازرگان اول تسلیم نمود طلبکار خشمگین شده و قبض را پاره کرد و گفت حاجی آقا مگر شما آدم غیر امینی هستید که به من قبض می دهید؟! یک مرتبهٔ دیگر هنگامی که در تهران بودم یکی از بازرگانان همدان که به هیچ وجه او را نمی‌شناختم... مبلغ ۵هزار فرانک از سکه‌های قدیم ایران به وسیلهٔ چاپار برای من فرستاد و بعد معلوم شد که حتی از چاپار حامل سکه هم رسید نگرفته و این موضوع نشان می‌دهد که اعتماد زیادی به امانت من و چاپار داشته و چون تا خود انسان امین نباشد دیگری را امین نمی‌داند معلوم می‌شود که این بازرگان خیلی امین بوده است."(۱۰)
می‌بینیم که نویسندهٔ یاد شده اگر از واقع‌بینی گوبینو برخوردار بود، باید دست کم مطلبی هم در ستایش از ایرانیان بیان می‌کرد. اما نویسندگانی مانند او نه تنها نمی‌خواهند نیکی‌های ایرانیان را ببینند بلکه تا بدانجا می‌روند که گاهی نیکی را موجب بدی و بدبختی قلمداد می کنند!
به این نمونهٔ باور نکردنی توجه کنید: آیا می دانستید ایران از چه زمانی و چرا از دیگر جهانیان عقب ماند؟
به نظر نویسندهٔ کتاب "چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟" جواب "ساده" است: از همان دوران داریوش و به سبب آنکه او آرزو کرد، ایران از "دروغ" در امان بماند!
نویسنده در اثبات این ادعای عجیب توضیح می‌دهد: نیایش داریوش (در کتیبهٔ تخت جمشید) مبنی بر اینکه "اهورا مزدا ایران را از سه پتیاره در امان دارد: دروغ، خشکسالی و دشمن!" در واقع به سه پتیاره‌ای اشاره داشت که همهٔ مردم ایران از آنها در رنج بودند. از این رو "از آنجا که کاسب و تاجر ناگزیرند که قدری دروغ بگویند" ایرانیان برای جلوگیری از آلودگی جامعه "فقط به کشاورزی پرداختند و همین باعث شد از دیگر اقوام مانند یونانیان و رومیان که وجه عمدهٔ اقتصادشان را تجارت تشکیل می‌داد عقب ماندند»!! (۱۱)

واقعاً چرا نویسندگانی که گویا بهبود جامعه را هدف دارند با چنین بدبینی به ایران و ایرانی می‌نگرند؟ آنان چگونه به خود اجازه می‌دهند نه تنها برای ایرانیان ویژگی‌هایی سراپا منفی برشمرند، بلکه آنها را نیز ذاتی جلوه دهند؟ آنان بر کدام تجربهٔ تاریخی و پایهٔ علمی ادعا می کنند که برشمردن ضعف‌ها و نارسایی‌ها به غلبه بر آنها کمک می کند؟

شاید مفید باشد که به دیگر کشورها نگاهی بیاندازیم و ببینیم که آنها چگونه می کوشند بر نارسایی‌های خود غلبه کنند؟ باز هم شگفتا که هیچ ملتی را نمی‌یابیم که به تاریخ خویش به دیدهٔ تحقیر بنگرد و یا برای خود ویژگی‌های منفی قائل باشد.

به عنوان نمونه، برای همه روشن است که آلمان در قرن بیستم دو بار سبب جنگ جهانی شد که به کشتارهای چند ده میلیونی و ویرانی‌های عظیم منجر گردید. بنابراین اگر ملتی را بتوان ذاتاً جنگ‌طلب دانست همانا آلمانی‌ها هستند. اما جالب است که حتی پس از شکست در جنگ دوم هم هیچ نویسندهٔ آلمانی را نمی‌یابیم که ملت خود را به خاطر "جنگ‌طلبی"، پرستش هیتلر و یا برپا کردن کوره‌های آدم‌سوزی سرزنش کرده باشد! حداکثر آنکه گفته‌اند نازی‌ها ملت آلمان را گول زدند و یا برآمدن فاشیسم "سانحه"ای در تاریخ ما بود!

قدر مسلم آن است که متفقین پس از جنگ جهانی دوم قصد داشتند آلمان را با جلوگیری از رشد صنایع به کشوری کشاورزی بدل کنند، تا مبادا به جنگ سومی دامن زند. اما آمریکا به زودی برای جلوگیری از کمونیسم سیاستی دیگر در پیش گرفت و به رشد آلمان (غربی) از هر جهت کمک کرد. شگفتا که (با آنکه ده سال پس از جنگ هنوز هم ۸۰ درصد آلمانی‌ها هیتلر ر ا بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ می‌دانستند) در طی دو سه نسل، سرشت جامعهٔ آلمانی چنان تغییر یافت که امروزه به یکی از پایدارترین کشورهای دمکراتیک با درجهٔ بالایی از انسان‌دوستی بدل شده است. این نمونه به خوبی نشان می‌دهد که هیچ ویژگی منفی در هیچ ملتی ذاتی نیست و چون ملت‌ها نسل به نسل زندگی نوینی می‌یابند پس می‌توان با تدابیر تربیتی مناسب بر هر نارسایی اجتماعی غالب آمد.

از سوی دیگر نسل امروزی هیچ ملتی را نمی‌توان به خاطر رفتار گذشتگان متهم کرد. گذشتهٔ هر ملتی می‌تواند چراغ راه آینده باشد، اگر به روش علمی مورد بررسی قرار گیرد. نخستین اصل در روش علمی نیز این است که دوران‌های گذشتهٔ تاریخی با توجه به شرایط زمانه و در مقایسه با کشورهای مشابه و هم‌دوره صورت گیرد. از این دیدگاه برای نارسایی‌ها و شکست‌ها تفاهم به وجود می‌آید و پیشرفت‌ها و برتری‌ها باعث سربلندی می‌شوند.

مثلاً آیا فکر می کنید اگر به هموطنان جیمز موریه که ایرانیان را به "دروغ‌گویی و خیانت" متهم می‌ساخت، بگویید سرمایهٔ اولیهٔ برای برپایی امپراتوری بریتانیا به وسیلهٔ راهزنی دریایی فراهم آمد، او چه خواهد گفت؟ (توضیح آنکه در زمان ملکه الیزابت ناوگان انگلیس با شبیخون به کشتی‌های اسپانیایی- حامل طلاهای غارت شده از آمریکای جنوبی- سرمایه‌ای را در اختیار حکومت قرار دادند که با تکیه بر آن نیروی دریایی و نظامی انگلیس توانست با توسل به "زور و نیرنگ" از چین تا آفریقا و از استرالیا تا کانادا را تصرف کند.)

جای دوری نرویم. فکر می کنید بتوانید عربی را پیدا کنید که از بابت حملهٔ عرب‌ها به سرزمین‌های ایران و مصر در ۱۴ قرن پیش و غارت اموال مردمان، کشتار مردان و به بردگی بردن زنان احساس شرم کند؟

ممکن است بگویید، مردم دیگر کشورها نسبت به نقش و هویت تاریخی و سرشت اخلاقی خود دچار توهم هستند! اما دست‌آوردهای دانش نوین علوم انسانی نشان می‌دهد که عیب‌جویی و بدبینی و تحقیر شیوهٔ به کلی اشتباهی در بررسی و کند و کاو تاریخی و جامعه‌شناسی است و نخستین گام در راه بهبود فرد و جامعه همانا برخورد تشویقی و مهرآمیز با آنهاست. همان طور که نمی‌توان کودکی را تحقیر و سرزنش کرد و انتظار داشت که در او ویژگی‌های اخلاقی مثبتی سرشته شود، به همان گونه نیز نمی‌توان رفتار تاریخی جامعه‌ای را سرزنش کرد، فرهنگ مردمانی را خوار شمرد، و اخلاق جمعی ملتی را فاسد خواند و سپس انتظار داشت که آنان به خود آیند و در راه بهبود خویش بکوشند.

انتقادی که سازنده نباشد، ویرانگر است. از این رو تنها با ستایش از نیکی‌ها وتوانایی‌های موجود در فرد و جامعه می‌توان انگیزه برای بهتر شدن را پرورش داد. از این دیدگاه کسانی که تاریخ گذشتگان ما را می‌آلایند و نارسایی‌هایی را به طور ذاتی به ملت ایران نسبت می‌دهند، یا از مقولات مورد بحث آگاهی کافی ندارند و یا از انگیزه‌های سالمی برخوردار نیستند. وگرنه دربارهٔ ایرانیانی که از دیرباز به درستی کوشیدند تا با برشمردن نیکی‌ها به تشویق هم‌میهنان خود به نیک‌رفتاری بپردازند چه باید گفت؟ مثلاً آیا فکر می کنید ابن‌سینا بر نارسایی‌های مردم دورانش آگاه نبود که گفت:

"نشان دوست نیکو آن است که خطای تو را بپوشاند، تو را پند دهد و رازت را آشکار نسازد"

و یا روزبه دادویه (ابن مقفع) که در سدهٔ نخست پس از حمله و تسخیر ایران توسط عرب‌ها زندگی می کرد، چرا به جای سرزنش ایرانیان بابت شکست خوردن از اعراب، از آنان چنین یاد می کند:
"آنها دختران خود به بیگانگان ندادندی و دختران بیگانه به زنی نخواستندی. همه کس را به خانهٔ خود نان دادندی و به خانهٔ دیگر کس نان نخوردندی. چون در حق کس نیکی خواستندی کرد با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده کردندی هرگز از آن برنگشتندی. به کردار بیش بودندی که به گفتار. هرگز گناهکاران را عقوبت نکردندی مگر پس از آنکه خشم ایشان ساکت شده بودی."(۱۲)
خوشبختانه مربیان و مصلحان پرشماری از دیرباز به درستی در راه بهبود اخلاق ایرانیان می کوشیدند و اگر روزگاری ایران یکی از مهدهای تمدن و فرهنگ بشری به شمار می‌رفت، نتیجهٔ کوشش آنان بوده است و "اندرزنامه"های پرشماری که از آنان به جا مانده نشانه‌های انکارناپذیر آن هستند.(۱۳)
اینک برای آنکه ببینیم چرا و چگونه دیگران در این زمینه نیز از ما جلو افتادند باید به دو عامل اشاره کرد:
۱ـ در مقایسه با دیگر مقولات مانند "سیاست" و یا "تربیت"، که فقط مورد توجه برخی فیلسوفان قرار گرفته است، مقولهٔ "اخلاق" در میان فیلسوفان غربی چنان اهمیتی دارد که دست کم از سقراط به بعد فیلسوفی را نمی‌توان یافت که به آن نپرداخته باشد. از این رو در غرب به موازات تاریخ فلسفه، با تاریخی سرشار از اندیشه‌های پویا و والا دربارهٔ اخلاق روبروییم. اندیشه‌هایی که از ارسطو تا کانت و از اسپینوزا تا آدورنو گام به گام تعالی و تکامل یافته و یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای بشری را تشکیل می‌دهد. از این رو جای تعجب نیست اگر در کشور ما که در سده‌های گذشته اندیشه و فلسفه و فیلسوف زیر فشار قرار داشتند، نظریات اخلاقی رشد نیافته باشد. برعکس، در جای خالی اندیشه‌ورزی در این باره، افکار عتیقه و معیارهای نکوهیده نشستند و به کمک سرایندگانی که به آنها نمایی دلکش بخشیدند در روان مردمان نشانده شدند.
سعدی شیرازی به درستی به عنوان نمونهٔ بارز چنین "بدآموزی"هایی شناخته شده است. چنانکه آثارش مملو از سخنان "دلکش" اما پر از زیاده‌گویی، تناقض و خردستیزی است. او در مجموع انسانی را تصویر می کند که از نیکوکاری و دادگری به دور است و به دورویی و زبونی نزدیک: "به قدر گلیمت بکن پا دراز"، "دستی که به دندان نتوان برد ببوس"،"اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی".. سعدی دربارهٔ تأثیر تربیت نیز زیاده‌گویی می کند:

سگ اصحاب کهف روزی چند   پی نیکان گرفت و آدم شد

در حالی که آن را عملاً بی‌ثمر می‌داند:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است   تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

نقل قول سعدی از "لقمان حکیم" نشان‌دهندهٔ ناآگاهی او از مقولات اخلاق و تربیت است:

"لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، که هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.»(۱۴)

حال آنکه تنها در محیطی که در آن گفتار نیک، ستایش و به رفتار نیک عمل شود فرد می‌تواند از همنشینی با نیکان نیکویی بیاموزد. همچنان که نور، نبود تاریکی نیست، نیکی نیز در انسان به "پرهیز از بدی" ممکن نمی‌شود. مثلاً اعتماد متقابل میان اعضای جامعه تنَها در فضایی سالم می‌تواند گام به گام تقویت شود و یا تنها کسانی می‌توانند مهر بورزند که خود با مهر و محبت تربیت شده باشند.

۲ـ از آنجا که "دو صد گفته چون نیم کردار نیست"، مهم‌تر از فلسفهٔ اخلاق، بازتاب آن در اجتماع است که فضای اخلاقی جامعه را تعیین می کند. روند تربیت محدود به دوران کودکی نیست و در تمامی دوران زندگی انسان ادامه دارد و همان طور که در تربیت کودک، پدر و مادر نقش اول را بر عهده دارند، شخصیت‌های اجتماعی (از جمله پیشوایان مذهبی) به عنوان نمونه‌های اخلاقی بر سرشت جامعه تأثیر دارند.
با توجه به دو عامل بالا، موقعیت اخلاقی هر جامعه‌ای را می‌توان به خوبی بررسی کرد. برای روشن شدن اینکه ره از کجا به کجاست به نمونه‌ای توجه کنیم:
شاید جدیدترین نمونه در زمرهٔ نویسندگان یاد شده استاد دانشگاهی است که پس از نوشتن چند کتاب دربارهٔ "علل فساد و عقب ماندگی ایرانیان" اخیراً مصاحبه‌ای داشته است که در آن بر سیاههٔ عیب و ایرادها به حدّ توانایی خود افزوده تا بتواند در نهایت به ایرانیان "درصد قابل توجهی از توحش" (۱۵) نسبت دهد! او خود را نسبت به آنچه در

ایران گذشته به نادانی می‌زند و چنان که گویی تازه از خواب بیدار شده می‌پرسد، چرا در ایران مانند کشورهای پیشرفته "قانون‌گرایی" نهادینه نشده است؟ و خود پاسخ می‌دهد:

"سبک زندگی ناشی از توسعه‌یافتگی، دارای اصولی است. اولین اصل مسأله قانون‌گرایی است. یعنی افراد باید بیاموزند که در چارچوب قانون عمل کنند. قانون نیز باید برای افراد به صورت عادت در آید. اگر یک شهروند در شهر تهران در ساعت ۳ صبح پشت چراغ قرمز قرار گیرد و ببیند پلیس نیست و از چراغ قرمز رد شود او بر اساس عادت این کار را انجام می‌دهد. اگر در شهر هامبورگ آلمان هم کسی پشت چراغ قرمز قرار می‌گیرد و چند دقیقه می‌ایستد تا چراغ سبز شود و حرکت می‌کند او نیز بر اساس عادت این کار را انجام می‌دهد. راننده آلمانی یک عادت مثبت دارد و راننده ما یک عادت منفی."(۱۶)

قابل فهم است، کسانی که در سایهٔ حکومت اسلامی به مال و مقام رسیده‌اند، بدین علاقمندند که خود و خانواده‌شان در محیطی "قانون‌گرا" زندگی کنند و از اینکه در ایران امروز شرایط چنین زندگی فراهم نیست کلافه‌اند. آنان فراموش کرده‌اند در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که به تشویق "رهبران مذهبی"، "دانشجویان" از دیوار یک سفارت‌خانه بالا رفتند و شهروندان کشوری دیگر را گروگان گرفتند؛ نهادهای دولتی مال مردم را "مصادره" کرده و می‌کنند، "آموزگاران" کودکان را به جاسوسی برمی‌انگیزند، صیغه، سنگسار، اعدام و شلاق در میدان‌ها، "مستحب" است و در نهایت، کلمه‌ای مبنی بر "الحاد" می‌تواند به قیمت جان گوینده تمام شود... و ده‌ها مورد دیگر از ناهنجاری‌های رفتاری که از سوی نظام حاکم و «رهبران» جامعه به آن دامان زده می‌شود.

پس از آنان که در این سرزمین باد کاشته‌اند و از اینکه اینک توفان درو می‌کنند در شگفت‌اند، باید بخواهیم از بدگویی به مردم ایران دست بردارند زیرا "ایرانیان" تک تک ما هستیم. به آنان بگوییم، اگر خودشان وطن دیگری سراغ دارند، برای ما اما ایران یگانه میهن است و اجازه نخواهیم داد هر نوسوادی، به بهانهٔ "انتقاد"، به مردم ما توهین کند.
از آنان که به ملت ما ناراستی و دروغ نسبت می‌دهند بخواهیم به یاد بیاورند که همین چند سال پیش در "کشتار سال۶۷" هزاران تن (۱۷) از فرزندان این آب و خاک تنها چون در جواب این پرسش که:"مسلمان هستی؟" "نه" گفتند، جان خود را از دست دادند. آنان با آنکه به خوبی می‌دانستند کافیست تنها یک "آری" بگویند، به بهای از دست دادن زندگی عزیز خویش، راستی را پاس داشتند. منش و رفتار هر یک از آنان به تنهایی می‌تواند برای ملتی وثیقهٔ شرافت و سربلندی باشد.

اسفند۱۳۹۲

http://gheybi.com/works.html

۱. جیمز موریه، **سرگذشت** حاجی بابای اصفهانی، میرزا حبیب اصفهانی، دکتر یوسف رحیم**لو، انتشارات** حقیقت، **ص۲۵۶**
۲. سید **محمد**علی **جمال‌زاده**، خلقیات **ما** ایرانیان، **مجل مسائل** ایران، **چاپ** فروغی، **۱۳۴۵**
۳. جامعه شناسی نخبه کشی، علی رضاقلی، نشر نی، **۱۳۷۷**
۴. در پیرامون خودمداری ایرانیان، حسن قاضی مرادی، نشر اختران
۵. حسن نراقی، جامعه شناسی خودمانی ـ چرا درمانده ایم؟ ، **نشر اختران، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶**
۶. احسان طبری، برخی بررسی ها دربارهٔ جهان بینی ها و جنبش های مردمی در ایران، حزب تودهٔ ایران، **۱۳۴۸، ص ۱۶**
۷. < (۵) ص ۱۲۷
۸. بدین نشانه که جمالزاده عادت نداشت مشخصات نقل قول را بنویسد، صرفنظر از اینکه من چنین جمله ای را در "سه سال در ایران" (۹) نیافتم!
۹. " کنت دو گوبینو، سه سال در ایران، ذبیح‌الله منصوری، فرخی، ص ۴۰
۱۰. **همانجا، ص ۳۴**
۱۱. دکتر کاظم علمداری، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، نشر جامعه شناسی شرقی، ص **۷۴**
۱۲. < (۲)، ص ۱۳۶
۱۳. ر. ک.: فاضل غیبی، فلسفهٔ مدرن و ایران، انتشارات پیام، ص **۱۹۹**
۱۴. گلستان سعدی، باب ۲، حکایت ۲۰
۱۵. **مصاحب** دکترسریع‌القلم در مورد سبک زندگی‌ایرانی،خبرگزاری مهر، http://www.mehrnews.com/detail/News/1803316
۱۶. **همانجا**
۱۷. تا به امروز مشخصات **۴۴۸۵**تن روشن شده است. http://asre-nou.net/1386/shahrivar/6/koshtar/9-n.htm